

## عشق محمود به ایاز و سیر تاریخی و عرفانی این داستان از آغاز تاکنون

محمد مجوزی\*

### چکیده

ابوالنجم ایاز (درگذشته ۴۴۹ ه. ق) غلام ترک زاده‌ای بود در دربار غزنوی، و سلطان محمود غزنوی علاقه و دلبستگی ویژه‌ای به او داشت و داستان این علاقه زیانزد خاص و عام بود. پس از مرگ سلطان محمود، اشتهار این داستان بیشتر شد و در ادبیات غنایی و عرفانی فارسی، جایگاه خاصی یافت. از سده ششم به بعد، واقعیت تاریخی این داستان دگرگون گشت و کسانی چون احمد غزالی، عین القضاة همدانی، عطار نیشابوری، مولوی و... از آن برای تبیین مفاهیم عرفانی بهره بردند. در سده‌های دهم و یازدهم هجری، داستان دلبستگی محمود به ایاز، مورد توجه شاعران قرار گرفت و چند مثنوی در این باره سروده شد، که مثنوی محمود و ایاز زلالی خوانساری مشهورترین و شاخص‌ترین آنهاست. زلالی خوانساری، داستان عاشقانه ایاز و محمود را در هاله‌ای از مفاهیم عرفانی و معنوی به سلک نظم کشیده و شاخ و برگ بسیار بر واقعیت تاریخی آن افزوده است.

کلید واژه: ایاز، سلطان محمود، حسنک وزیر، عشق عرفانی، عشق زمینی.

سیر داستان محمود و ایاز از آغاز تا سده ششم  
سلطان محمود غزنوی (۳۶۰ - ۴۲۱ ه. ق) مقتدرترین پادشاه سلسله غزنوی و

\* عضو هیأت علمی دانشگاه زابل، گروه زبان و ادبیات فارسی.

واسطه عقد این خاندان بود. وی در سال ۲۸۷ ه. ق به حکومت رسید و تا سال ۴۲۱ ه. بر اریکه قدرت بود. محمود علاوه بر سلطه بر تمام ایران، به هندوستان نیز لشکرکشی کرد و بت‌های هندیان را شکست. به این دلیل و همچنین به دلیل قدرت و ثروت فراوان در زمان حیاتش در ذهن مردم، امیری برتر از امیران و مؤمنی مجاهد و با ایمان به شمار می‌آمد. بطوری که جنگ‌های او را افسانه‌ای توصیف کرده‌اند. نمونه آن قصیده فتح سومنات فرخی سیستانی (وفات ۴۲۹) در شرح جنگ محمود با هندیان و تصرف سومنات است که سرشار از حوادث خارق العاده و افسانه‌ای است با مطلع زیر:

فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر سخن نو آر که نو را حلاوتی است دگر<sup>۱</sup>  
 شخصیت تاریخی محمود در زمان حیاتش کم کم به اسطوره پیوند می‌خورد و حکایات افسانه مانند به او نسبت می‌دهند، نظیر داستان پیل خداداد که گردیزی نقل می‌کند.<sup>۲</sup>

مرگ محمود نیز چون قهرمانان اسطوره‌ای بیان شده است که نشسته جان می‌سپارد.<sup>۲</sup> تبدیل محمود به شخصیت اسطوره‌ای، سبب از بین رفتن معایب او نظیر کشتار شیعیان و معتزله و تعصب او می‌شود. به این دلیل در نزد شعرای عارف شخصیتی متعالی یافته است. مخصوصاً دل‌بستگی او به غلام ترک زاده‌ای به نام ابوالنجم ایاز (وفات ۴۴۹) دستاویزی شد برای شعرای عارف و صوفیان شاعر که با توسعه و تحول این داستان شخصیت آن دو را مظهر عاشق و معشوق و طالب و مطلوب عرفانی بدانند. آنگونه که تاریخ روایت می‌کند، غلام ترک زاده‌ای بنام ایاز فرزند اویماق نزد پادشاه مقتدر غزنوی محمود بن سبکتگین، محبوبیت ویژه داشت و داستان این محبوبیت در سراسر حکومت شاه غزنوی گسترش یافته و زیانزد خاص و عام گشته بود. بعد از مرگ محمود شهرت این داستان بیشتر شد و جایگاه رفیعی در ادبیات غنایی و عرفانی فارسی پیدا کرد.

آنچه با بررسی آثار و منابع تاریخی و غیر تاریخی عصر محمود و یا نزدیک به آن به دست می‌آید این فرضیه را تأیید می‌کند که از سده ششم به بعد واقعیت تاریخی این داستان دگرگون می‌شود و با گسترش عرفان و ادبیات عرفانی این محبوبیت جای خود را به عشق پاک عرفانی می‌دهد و وسیله‌ای برای بیان مفاهیم عرفانی می‌شود. برای تأیید این فرضیه آثار ادبی و تاریخی دوره محمود غزنوی تا سده ششم و سپس از آن تا دوره معاصر بررسی و تحلیل می‌شود:

فرّخی سیستانی (وفات ۴۲۹) شاعر دربار محمود غزنوی در قصیده‌ای که در مدح ایاز سروده او را به صفات جنگاوری، شجاعت و زیبایی توصیف می‌کند:

امیر جنگجو ایاز اویماق  
دل و بازوی خسرو روز پیکار  
سواری کز در میدان درآید  
به حسرت در فتد دل‌های نظار  
دلیران از نهییش روز کوشش  
همی لرزند چون برگ سپیدار  
اگر بر سنگ خارا بر زند تیر  
به سنگ اندر نشاند تیر سوفار...  
به روز روشن از غزنین برون تاخت  
همی زد با جهانی تا شب تار  
نماز شام را چندان نخواید  
که دشت از کشته شد با پشته هموار  
گروهی را از آن شیران جنگی  
بکشت و مابقی را داد زنه‌ار  
جز او هرگز که کردست این به گیتی  
بخوان شهنامه و تاریخ و اخبار<sup>۳</sup>

اولین اثر تاریخی که به این داستان اشاره کرده، تاریخ بیهقی نوشته ابوالفضل بیهقی (۴۷۰ - ۳۸۵) دبیر رسائل محمود غزنوی و پسرش مسعود است. در آنجا که پنج بار از ایاز یاد می‌شود:

الف): در شمار اسامی کسانی که پس از مرگ محمود غزنوی و بر تخت نشستند محمد پسرش (مقتول ۴۳۲) از غزنین فرار می‌کند، و به مسعود غزنوی (مقتول ۴۳۲) می‌پیوندد:

پس از رسیدن ما به نشابور، رسول خلیفه در رسید... و از اتفاق نادر، سرهنگ علی عبدالله و ابوالنجم ایاز و نوشتگین خاصه خادم از غزنین در رسیدند با بیشتر غلام سرایی<sup>۴</sup>

ب): در داستان حسنک وزیر و اهانت میکائیل (از صاحب منصبان دربار سلطان مسعود) به حسنک وزیر و بیان عاقبت کار او:

پس از حسنک این میکائیل که خواهر ایاز را به زنی کرده بود، بسیار بلاها دید و محنت‌ها کشید و امروز بر جای است و به قرآن خواندن مشغول شده است و چون دوستی زشت کند چه چاره از باز گفتن.<sup>۴</sup>

ج): در ضمن داستان طغرل عضدی، غلام اهدائی خاتون ارسلان از ترکستان، و اشاره به اوایل کار ایاز که سمت ساقی گری داشته است:

این غلامی بود که از میان هزار غلام چنو بیرون نیاید به دیدار و قد و رنگ و ظرافت و لباقت. و او را از ترکستان، خاتون ارسلان فرستاده بود...

امیر این طغول را بیسندید و در جمله هفت و هشت غلام که ساقیان او بودند پس از ایاز بداشت.<sup>۴</sup>

(د): در ردیف کسانی است که به سلطان مسعود پیشنهاد می‌شود جهت سالاری به گرگان و طبرستان فرستاده شود. تنها در اینجا است که از قول مسعود غزنوی به محبوبیت ایاز و تربیت ارتقای مقام او نزد محمود غزنوی اشاره می‌شود:

ایاز هر چند عطسه (= تربیت شده) پدر ماست، اما از درگاه دور نبوده است و سرد و گرم نچشیده و هیچ تجربت نیافته است...<sup>۴</sup>

(ذ): در داستان نوشتگین از غلامان درگاه محمود و اوایل کار ایاز که هنوز در نزد محمود جایگاه خاصی ندارد:

غلامی که او را نوشتگین نوبتی گفتندی از آن غلامان که امیر محمود آورده بود بدان وقت که با قدرخان دیدار کرد.

غلامی چون صد هزار نگار که زیباتر و مقبول صورت تر از وی آدمی ندیده بود و امیر محمود فرموده بود تا او را در جمله غلامان خاصه تر بداشته بودند که کودک بود و در دل کرده بود که او را به روی ایاز برکشد.<sup>۴</sup>

دیگر اثری که به این داستان به طور ضمنی اشاره دارد، قابوسنامه نوشته عنصر المعالی کیکاووس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر زیاری (وفات ۴۶۲) است که به محبوبیت ایاز در نزد محمود اشاره کرده است، اگر چه دلیل این محبوبیت را ذکر نمی‌کند:

تا از این حال پنج سال برآمد، روزی اندر مستی فرمود که هر چه پدر من (= محمود) ایاز را فرموده بود همان باقطاع و معاش، جمله نوشتگین نوبی را منشور نیسند. آنگاه بدانستند که مقصود او نوشتگین نوبی بوده است.<sup>۵</sup>

با بررسی و تحلیل نظراتی که در زمان محمود غزنوی و یا روزگار نزدیک به او درباره ایاز بیان شده، می‌توان نتیجه گرفت که از دلایل مهم محبوبیت ایاز در نزد پادشاه متعصب غزنوی علاوه بر جمال و زیبایی، شجاعت و جنگاوری، هوش و فراست و وفاداری او به ولی نعمت خویش، محمود، بوده است.

ایاز و خانواده او در دربار غزنویان دارای جایگاه و اعتبار والایی بوده‌اند، به طوری که میکائیل، از اعیان و صاحب منصبان دولت محمود غزنوی، خواهر ایاز را به زنی می‌گیرد، یا وی در زمان مسعود غزنوی به امارت مکران و قصدار که محدوده بزرگ و با

اهمیتی در این دوره بوده، رسیده است.<sup>۶</sup>

همچنین بنا بر اشاره بیهقی، به سلطان مسعود پیشنهاد می‌شود ایاز به سالاری و امارت گرگان و طبرستان برگزیده شود. چنان‌که از آثار تاریخی مربوط به عصر غزنویان به خصوص تاریخ بیهقی دریافت می‌شود، درباریان محمود غزنوی در دربار سلطان مسعود نه تنها جایگاهی کسب نمی‌کنند، بلکه خائن محسوب شده، اعدام یا زندانی می‌گردند. نظیر حسنگ میکائیل (معروف به حسنگ وزیر) و علی قریب؛ و تعداد انگشت شماری به دلیل تجربه، سیاست، کاردانی و نیازی که به آنها احساس می‌شود، در دستگاه حکومتی سلطان مسعود باقی می‌مانند. نظیر بونصر مشکان، ابوالفضل بیهقی، آلتوناش و ایاز.

و تو را باید دانست که کارها همه دیگر شد که چون به هرات رسی خود بینی و تو در کار خود متحیر گردی که قومی نوآیین کار فرو گرفته‌اند، چنان‌که محمودیان در میان ایشان به منزلت خائنان باشند.

و استاد ابونصر (بونصر مشکان استاد بیهقی) را سخت بنواخت ولکن بدان مانست که محمودیان گناهی سخت بزرگ کرده‌اند و بیگانگانند اندر میان مسعودیان.<sup>۷</sup>

با توجه به سخن بیهقی و عملکرد قهرآمیز سلطان مسعود غزنوی در دوره حکومتش نسبت به درباریان سلطان محمود غزنوی، می‌توان اعتبار و احترام ایاز در دربار مسعود را نشان کاردانی و لیاقت او در امور دولتی و غیر آن دانست.

غیر از آثار تاریخی، در آثار شاعران عارف قرون بعد نیز داستان‌هایی آمده که می‌تواند دلیلی بر این مدعا باشد.

مولوی (۶۰۴-۶۷۲ ه.ق) در دفتر ششم مثنوی علت محبوبیت ایاز را در نزد سلطان محمود در حکایتی اینگونه بیان می‌کند:

چون امیران از حسد جوشان شدند	عاقبت بر شاه خود طعنه زدند
کین ایاز تو ندارد سی خرد	جامگی سی امیر او چون خورد
شاه بیرون رفت با آن سی امیر	سوی صحرا و کُهستان صیدگیر
کاروانی دید از دور آن ملک	گفت امیری را برو ای مؤتفک
رو بپرس آن کاروان را بر رصد	کز کدامین شهر اندر می‌رسد
رفت و پرسید و بیامد که زری	گفت عزمش تا کجا درماند وی

دیگری را گفت رو ای بوالعلا رفت و آمد گفت تا سوی یمن ماند حیران گفت با میری دگر همچنین تا سی امیر و بیشتر گفت امیران را که من روزی جدا که بیرس از کاروان تا از کجاست این وصیت بی‌اشارت یک به یک هر چه زین سی میر اندر سی مقام همچنین سنائی غزنوی شاعر عارف سده ششم (وفات ۵۴۵) در حدیقه الحقیقه داستانی نقل می‌کند در موضوع دادخواهی زنی از محمود غزنوی و دستور محمود به ایاز در گسیل کردن گروهی برای مجازات عامل ظالم که می‌تواند نشانه اعتماد محمود به ایاز باشد. چند بیت از انتهای این داستان ذکر می‌شود:

به ایاز آن زمان سبک فرمود  
 زین غلامان سبک یکی بگزین  
 که بود مرو را سواری بیست  
 کار بر مرد بد بگیرد سخت  
 که سخن پیش از این ندارد سود  
 که رود زی نسا چو باد برین  
 بنگرد کاین عمید ابله کیست  
 پس مرو را فرو کند به درخت<sup>۹</sup>

اگرچه عشق به غلامان ترک در دوره مورد بحث (عصر غزنویان) امری معمول بوده، اما به دلایل ارائه شده، محبوبیت ایاز در نزد پادشاه غزنوی که به تعصب در امور دینی معروف بوده، صرفاً به دلیل زیبایی و جمال و عشق زمینی نمی‌توانست باشد. بنا به نقل شهرستانی در ملل و نحل، محمود غزنوی کرامی بوده است. همچنین در مذهب حنفی تعصبی مفرط داشته و به علت همین تعصب، فراوان از معتزله و اسماعیلیه را می‌کشد.<sup>۱۰</sup> نظامی عروضی سمرقندی (نویسنده و شاعر سده ۶) در چهار مقاله داستانی نقل می‌کند که نشان دهنده وقار و خرد ایاز و توجه و علاقه محمود به اوست. اما خودداری محمود را نیز در مقابل این دل‌بستگی نشان می‌دهد:

عشقی که سلطان یمین‌الدوله محمود را بر ایاز ترک بوده است، معروف است و مشهور. آورده‌اند که سخت نیکو صورت نبود، لیکن سبز چهره شیرین بوده است. متناسب اعضا و خوش حرکات و خردمند و آهسته و آداب مخلوق پرستی او را عظیم دست داده بود... و سلطان یمین‌الدوله مردی

دین دار و متقی بود. شبی در مجلس عشرت به زلف ایاز نگریست.  
عبری دید بر روی ماه غلتان، سنبلی دید بر چهره آفتاب پیچان... ترسید  
که سپاه صبر او با زلفین ایاز بر نیاید. کارد برکشید و به دست ایاز داد که بگیر  
و زلفین خویش را ببر. ایاز خدمت کرد و کارد از دست او بستد و گفت از کجا  
ببرم؟

گفت: از نیمه. ایاز زلف دو تا کرد و تقدیر بگرفت و فرمان بجا آورد.<sup>۱۱</sup>  
زیبایی زلف و چهره ایاز و خودداری محمود در مقابل آن در عین شوریدگی و عدم  
آمیخته شدن عشق پاک به فسق، شاید سبب شده باشد در اشعار عارفانی چون عطار،  
محمود غزنوی پادشاهی عارف جلوه نماید.

تجلی داستان محمود و ایاز در ادبیات عرفانی از سده ششم تا دهم هجری  
چنانکه اشاره شد سیر این داستان از سده ششم به بعد متحول شده و این داستان  
کاملاً در خدمت مفاهیم عرفانی قرار می‌گیرد. به نظر می‌رسد احمد غزالی (وفات ۵۲۰)  
و شاگردش عین‌القضات همدانی (مقتول ۵۲۵) شاخ و برگ‌هایی بر این داستان افزوده  
و محبوبیت ایاز نزد محمود را با مایه‌هایی از عشق عرفانی پیوند زده باشند.

آنگونه که تذکرها و شخصیت‌هایی نظیر ابن جوزی (وفات ۵۵۹)، شمس تبریزی  
(وفات پس از ۶۴۵)، رافعی قزوینی (وفات ۶۲۳)، فخرالدین عراقی (وفات ۶۸۸)،  
مستوفی اربلی (وفات ۶۳۷)، جامی (وفات ۸۹۸) و دیگران آورده‌اند، احمد غزالی پیرو  
مکتب جمال پرستی و زیبایی پرستی ظاهری به قصد مشاهده جمال مطلق حق بوده و  
شاگردش عین‌القضات و فخرالدین عراقی و جامی که در سیر عرفانی این داستان نقش  
داشته‌اند نیز منسوب به این گروه می‌باشند.<sup>۱۲</sup>

از دوره احمد غزالی به بعد در نوشته‌ها و اشعار نویسندگان و شعرای عارف مسلک،  
این ماجرا تبدیل به داستانی عرفانی شده است. احمد غزالی و شاگردش عین‌القضات  
همدانی بهترین مفاهیم عرفانی را با استفاده از این داستان بیان کرده‌اند.  
احمد غزالی در سوانح العشاق دو حکایت درباره محمود و عشق او به ایاز آورده که  
هر دو خواندنی و شیرین است:

آورده‌اند که روزی سلطان محمود نشسته بود در بارگاه. مردی درآمد و  
طبقی نمک بر دست نهاده و در میان حلقه بارگاه آمد و بانگ می‌زد که: نمک

که می‌خرد؟ محمود هرگز این حالت ندیده بود. بفرمود تا او را بکوفتند. چون خالی شد، او را بخواند و گفت: این چه حالت و جسارت بود که تو نمودی؟ و بارگاه محمودی چه منادی گاه نمک فروش بود؟ گفت: ای جوانمرد مرا با ایاز تو کار است، نمک بهانه است. گفت: ای گدا تو که باشی که با محمود دست در کاسه کنی؟ مرا که هفت صد پیل بود و جهانی ولایت و تو را یک شبه نان نیست. گفت: ای محمود قصه دراز مکن که این که تو می‌گویی ساز وصال است نه ساز عشق. ساز عشق دلی است بریان و کباب و آن ما را به کمال است.<sup>۱۳</sup>

دیگر اینکه:

روزی محمود وا ایاز می‌گفت: یا ایاز هر چند من در کار تو زارترم، تو در پندار از من پیش تری، و هر چند عشق من و یگانگی با تو به کمال تراست، از من بیگانه تری... میان ما هیچ حجاب نبود، اکنون حجاب بر حجاب است. ایاز گفت که آن وقت مرا ذلت بندگی بود و تو را سلطنت و عزت خداوندی. طلایه عشق آمد و بند بندگی برگرفت. پس نقطه عاشقی و معشوقی در دایره حقیقی اثبات افتاد.<sup>۱۴</sup>

همچنین عین القضاات همدانی در تمهیدات خویش بهترین مفاهیم عشق عرفانی را با استفاده از این داستان بیان می‌کند:

ایاز گفت در خدمت سلطان هیچ گناه چنان نمی‌دانم که مرا بر تخت مملکت می‌نشانند و آنگاه او زیر تخت من می‌نشیند و می‌گوید: ای آنکه عشق ما از تو مراد یافته است. ای آنکه وجود تو مملکت حضرت ما گشته است. ای ما از تو و ای تو از ما.<sup>۱۵</sup>

در جای دیگری گوید:

محمود گفت لشکر خود را که هر چه می‌خواهید که می‌گویید از من و از مملکت من گوید. اما از ایاز هیچ مگویید. ایاز را به من بگذارید...<sup>۱۵</sup>  
دریغا سلطان محمود ایاز را دوست دارد و او را بر تخت می‌نشانند و دیگران را پی‌گم کند که شما اهلیت آن ندارید که مملکت مرا لایق باشید. خود دانی که این کلمه چیست؟<sup>۱۶</sup>

همچنین در جای دیگر سرّ احد را با احمد (پیامبر) به سر ایاز با محمود تشبیه می‌کند



و می‌گوید: «پس احد را با احمد سرّی است که مصطفی (صلعم) با آن سرّ همچون ایاز با محمود».<sup>۱۷</sup>

همچنین سنائی غزنوی (وفات ۵۴۵) به عنوان اولین شاعری که مفاهیم عرفانی را از طریق شعر بیان کرده، با استفاده از این داستان تعابیر زیبای عرفانی خلق نموده است. نمونه را چند بیتی از عشق نامه او می‌آوریم.

گفت محمود روزی از سر درد      با ایاز آن به حسن و خوبی فرد  
کای به رخسار تو روانم شاد      نفسی بی توام حیات مباد...  
از چه برخاست انبساط قدیم      ورچه بنشست در دلم تعظیم  
دلم از عشق هر چه ریش تر است      با تو بیگانگیم بیشتر است<sup>۱۸</sup>

که به حکایت ذکر شده از سوانح احمد غزالی شباهت زیاد دارد. همچنین حکایتی که عیناً با حکایت احمد غزالی در سوانح مطابق است:

بود روزی به طالع مسعود      حاضر بارگاه خود محمود  
دید کاورد مردی از ناگاه      طبقی پر نمک در آن درگاه...  
مرد گفتا گشاده گفتم راز      هست مقصود از این بهانه ایاز<sup>۱۹</sup>

پس از این در آثار عطار (۵۴۰-۶۱۸) بیشترین نمود عرفانی این داستان را مشاهده می‌نماییم و در اکثر آثار عطار برداشت‌های عرفانی او را به صورت حکایاتی که در این باره آورده، می‌بینیم. توان گفت عطار جنبه عرفانی و برداشت عرفانی از این داستان را به اوج رسانده است. محمود و ایاز در آثار عطار شخصیتی متعالی و عرفانی می‌یابند. چهره محمود غزنوی در آثار عطار با واقعیت تاریخی آن کاملاً متفاوت است. در نظر عطار، محمود مظهر قدرت و دیانت است. محمود غزنوی پادشاه آرمانی عطار است که پایین‌ترین افراد اجتماع با او در رو حرف می‌زنند و بر او ایراد می‌گیرند و محمود از سخنان آنان منقلب می‌شود. از مطالعه بعضی از داستان‌های موجود در الهی نامه، مصیبت‌نامه و منطق الطیر، خواننده به یاد تحول روحی ابراهیم ادهم و فضیل عیاض می‌افتد. مهمان رند گلخن می‌شود. در ماهیگیری با کودکی شریک می‌شود. با خارکشی همراهی کرده به او کمک می‌کند. دیگر از آن حرص و آرزو ثروت اندوزی خبری نیست. تمام غنیمتی را که از فتح سومنات به دست آورده، به درویشان می‌بخشد. بازوبند شاهی خود را در مسیر خاک بیزی می‌اندازد تا او بی‌نصیب نشود.<sup>۲۰</sup>

محمود مظهر پادشاهی مقتدر و دیندار و عارف مسلک است که هر انسان ضعیفی

می تواند او را نصیحت کند و متحول نماید. عطار در ضمن حکایتی محمود را طرف نصیحت عاشقی دیوانه قرار می دهد:

شد مگر محمود در ویرانه‌ای	دید آنجا بیدلی دیوانه‌ای
سر فرو برده به اندوهی که داشت	پشت زیر بار آن کوهی که داشت
شاه را چون دید گفتا دور باش	ورنه بر جانت ز من صد دور باش
تو نه شاهی رو که بس دون همتی	در خدای خویش کافر نعمتی
گفت محمودش مرا کافر مگوی	یک سخن با من بگو دیگر مگو
گفت اگر می دانی ای تو بی خبر	کز که دور افتاده‌ای زیر و زیر
نیستی خاکستر و خاکت تمام	جمله آتش ریزی بر سر مدام <sup>۲۱</sup>

ایاز نیز در آثار عطار شخصیتی متعالی و عارفانه دارد. او بنده‌ای پاکباز و نماد سالکی مطیع است که مورد توجه حق قرار گرفته و محو وجود اوست. محمود و ایاز سالکان در عشق فانی و محو شده هستند. عاشق واقعی، وجودی برای خود قائل نیست. محمود سه روز در بی هوشی فرو می رود. ایاز نیز بی هوش می شود. عطار راز این سخن را از زبان ایاز این گونه بیان می نماید:

شاه چون بی خود شود بی خود شوم	چون بخود باز آید او بخود شوم
از سر خویشم وجود خاص نیست	این سخن جز از سر اخلاص نیست
چون وجود من بود از شهریار	کی شود بی او وجودم آشکار
بنده دایم از تو موجود است و بس	خود که باشد بنده محمود است و بس
جهد کن پیش از اجل ای خود پرست	تا ز خُلت ذره‌ای آری بدست
گر شود یک ذره خلت حاصلت	باز خندد آفتابی در دلت <sup>۲۲</sup>

سیر عاشق واقعی به سوی معشوق و رسیدن به وصل، زمینی نیست. سیری است با دل.

«سیر عارف هر دمی تا پیشگاه» حکایت زیر از منطق الطیر بیان کننده این عقیده عطار است:

چون ایاز از چشم بد رنجور شد	عاقبت از چشم سلطان دور شد
ناتوان در بستر زاری فتاد	در بلا و رنج و بیماری فتاد
چون خبر آمد به محمود از ایاس	خادمی را پادشاه حق شناس
گفت می رو تا به نزدیک ایاز	پس بدو گو ای ز شه افتاده باز

تا که رنجوری تو فکرت می‌کنم  
مانده‌ام مشتاق جانی از تو من  
گر کنی در راه یکساعت درنگ  
خادم سر گشته اندر ره فتاد  
دید سلطان را نشسته پیش او  
خورد سوگند او که در ره هیچ جای  
من ندانم ذره‌ای تا پادشاه  
شاه گفتش نیستی محرم در این  
من رهی دزدیده دام سوی او  
راه دزدیده میان ما بسی است  
از برون گر چه خیر خواهم ز تو

تا تو رنجوری ندانم یا منم  
نیستم غایب زمانی از تو من...  
هر دو عالم بر تو گردانیم تنگ  
تا به نزدیک ایاز آمد چو باد  
مضطرب شد عقل دور اندیش او  
نه باستادم نه بنشستم ز پای  
پیش از من چون رسید این جایگاه  
کی بری تو راه ای خادم در این  
زانکه نشکیم دمی بی روی او  
رازها در ضمن جان ما بسی است  
در درون پورده آگاهم از او<sup>۳۳</sup>

در سده هفتم نیز مولوی (۶۰۴ - ۶۷۲) که نماینده این دوره و نماینده عرفان مشرق زمین است، بهترین تعبیرات و مفاهیم عرفانی را در دفتر دوم، چهارم، پنجم و ششم با استفاده از این داستان بیان کرده است. به خصوص در دفتر پنجم با داستان حجره ایاز و آویختن چارق در آن و رفتن پنهانی ایاز در آن حجره، زیباترین مفاهیم عرفانی را نظیر معرفت نفس به عنوان مقدمه معرفت حق و ترک تعلقات و صیقل دادن آئینه دل برای تجلی انوار حق به نوع انسان می‌آموزد:

آن ایاز از زیرکی انگیخته  
شاه را گفتند او را حجره‌ای است  
راه می‌دهد کسی را اندر او  
پس اشارت کرد میری را که رو  
هر چه یابی مر تو را یغماش کن  
هر که اندر عشق یابد زندگی  
نیم شب آن میر با سی معتمد  
شاه را بروی نبودی بد گمان  
باز گفتی دور از آن خوی و خصال  
از ایاز این خود محال است و بعید  
هفت دریا اندر او یک قطره‌ای

پوستین و چارقش آویخته  
اندر آنجا زَر و سیم و خمره‌ای است  
بسته می‌دارد همیشه آن در او  
نیم شب بگشای و اندر حجره شو  
سَرّ او را بر ندیمان فاش کن  
کفر باشد پیش او جز بندگی  
در گشاد حجره او رأی زد...  
تسخری می‌کرد بهر امتحان...  
این چنین تخلیط ژاژ است و خیال  
کو یکی دریاست قعرش ناپدید  
جمله هستی ز موجش چکره‌ای

جمله پاکی‌ها از آن دریا برند  
 شاه شاهانست و بلکه شاه ساز  
 یک دهان خواهم به پهنای فلک  
 این قدر گر هم نگویم ای سند  
 آن امینان بر در حجره شدند  
 قفل را بر می‌گشادند از هوس  
 بنگریدند از یسار و از یمین  
 باز می‌گشتند سوی شهریار

همچنین مولوی به تناسب موضوع مورد بحث، در جهت تبیین مفاهیم عرفانی، گریزی به داستان محمود و ایاز می‌زند و ابیاتی زیبا و سرشار از محتوای متعالی عرفانی خلق می‌کند:

ای ایاز گشته فانی از اقتراب  
 چیست معراج فلک این نیستی  
 پوستین و چارق آمد از نیاز  
 گشته بی‌کبر و ریا و کینه‌ای  
 چون که از هستی خود او دور شد  
 مبتلا چون دید تاویلات رنج  
 صاحب تاویل ایاز صابر است  
 همچو یوسف خواب این زندانیان

همچو اختر در شعاع آفتاب<sup>۲۵</sup>  
 عاشقان را مذهب و دین نیستی  
 در طریق عشق محراب ایاز  
 حسن سلطان را رخس آینه‌ای  
 منتهای کار او محمود شد<sup>۲۶</sup>  
 برد بیند کی شود او مات رنج  
 کو به بحر عاقبت‌ها ناظر است  
 هست تعبیرش به پیش او عیان<sup>۲۷</sup>

در سده هفتم سعدی (۶۰۶ - ۶۹۰) چنانکه شیوه تربیتی و حکایت‌پردازی اوست، سعی می‌کند هرگونه شائبه عشق زمینی را از این داستان بزدايد. بنابراین با کمرنگ جلوه دادن زیبایی و جمال ایاز که حتی در سیر عرفانی این داستان نیز همچنان برجسته بود، محبوبیت او را نزد محمود غزنوی ناشی از خلق و خوی پسندیده او می‌داند. قبل از سعدی این داستان توسط عرفایی چون عطار کاملاً در خدمت عشق عرفانی قرار گرفته بود، ولی سعدی با دیدی تا حدودی متفاوت به این داستان می‌پردازد. سعدی داستانی در گلستان نقل می‌کند در مورد خرده گرفتن افراد عصر محمود غزنوی به جمال ایاز که آن را دلیل محبوبیت او نزد مخدومش می‌دانستند:

حسن میمندی را گفتند: سلطان محمود چندین بنده صاحب جمال دارد

که هر یکی بدیع جهانیند. چگونه افتاده است که با هیچ یک از ایشان میل و محبتی ندارد چنانکه با ایاز که زیادت حسنی ندارد. گفت: هر چه در دل فرود آید، در دیده نکو نماید.<sup>۲۸</sup>

همچنین حکایتی در بوستان نقل کرده که به حکایت نقل شده از گلستان شبیه است، اما از نظر نتیجه‌گیری کامل‌تر و روشن‌تر است:

یکی خرده بر شاه غزنی گرفت      که حسنی ندارد ایاز ای شگفت  
گلی را که نه رنگ باشد نه بوی      غریب است سودای بلبل بر او  
به محمود گفت این حکایت کسی      بی‌سچید از اندیشه بر خود بسی  
که عشق من ای خواجه بر خوی اوست      نه بر قد و بالای نیکوی اوست<sup>۲۹</sup>

از دیگر عرفایی که با دید عرفانی به این داستان نگرسته، نجم‌الدین رازی معروف به نجم‌الدایه (وفات ۶۴۵) صاحب کتاب معروف مرصادالعباد است. وی در ضمن بیان حال ملوک و سیرت ایشان اشاره‌ای به این داستان دارد و می‌آورد: «تکیه بر سلطنت محمودی نکند. ایاز وقت خود باشد.»<sup>۳۰</sup>

از دیگر شعرای عارفی که از این داستان برای بیان مفاهیم عشق عرفانی بهره جسته است، فخرالدین عراقی (۶۸۸ - ۶۱۰) عارف معروف سده هفتم است. برای نمونه ابیاتی از غزلیات او آورده می‌شود:

معلوم کنی کز چه سبب خاطر محمود      پیوسته پریشان سر زلف ایاز است<sup>۳۱</sup>  
عشق فرهاد و طلعت شیرین      سر محمود و خاک پای ایاز<sup>۳۱</sup>  
عشق مشاطه‌ای است رنگ آمیز      که حقیقت کند به رنگ مجاز  
تا به دام آورد دل محمود      بترازد به شانه زلف ایاز<sup>۳۲</sup>

از دیگر شعرای عارف که در ارتباط با این داستان باید به آن اشاره نمود، شاه نعمت‌الله ولی (۸۲۷ - ۷۳۰) عارف معروف سده هشتم و پیشوای فرقه نعمت‌اللهیه در عرفان است که به علت شهرت او در عرفان و ارتباط با مبحث فوق ابیاتی از او نقل می‌شود:

مائیم ایاز و یار محمود      مائیم عباد و دوست معبود  
دل زره و مهر یار خورشید      عشق آتش و جان عاشقان عود  
چون سایه مرا ز خاک برداشت      مهرش چو جمال خویش بنمود  
بربست زبان ما به حیرت      چون پرده ز روی کار بگشود<sup>۳۳</sup>

سوختم بر آتش دل عود خویش  
 من ایاز حضرتم اما به عشق  
 تا نشستم بر سر کوی غمش  
 یافتم از خویشتن مقصود خویش  
 او ایاز است و منم محمود خویش  
 ساکنم در جنت موعود خویش<sup>۳۴</sup>

در میان شاعران سده نهم نورالدین عبدالرحمن جامی (۸۹۸-۸۱۷) شاعر، نویسنده و خلیفه معروف فرقه نقشبندیه در عرفان، بیشترین استفاده را از این داستان در بیان عشق عرفانی داشته است. در این قرن جنبه‌های زمینی این عشق کاملاً جای خود را جنبه‌های عرفانی داده و این داستان به سمبل عشق عرفانی تبدیل گردیده است. جامی در غزلیات زیادی به داستان فوق اشاره دارد که برای نمونه ابیاتی ذکر می‌شود:

بخرام باز و جلوه ده آن سرو ناز را  
 حسن تو را ز عشق من آوازه شد بلند  
 به ناز می‌رود آن شوخ و باز می‌نگرد  
 نظر به عرض سپاه است شاه غزنین را  
 بود جمال حقیقت مشاهد جامی  
 ابیات فوق اشاره به استدلال عرفای مکتب جمال پرستی و بیان هدف آنها از زیبایی پرستی ظاهری دارد که جامی نیز منسوب به آن گروه می‌باشد.

یا مال خویش کن سر اهل نیاز را  
 محمود ساخت شهره عالم ایاز را<sup>۳۵</sup>  
 نیازمندی اهل نیاز می‌نگرد  
 ولی به دیده دل در ایاز می‌نگرد  
 بصورت ارچه به حسن مجاز می‌نگرد<sup>۳۶</sup>

سیر داستان محمود و ایاز از سده دهم تاکنون  
 اوج توجه به داستان محمود و ایاز، سده دهم و یازدهم است. با وجودی که این دوره، زمان اقتدار غزل است، چندین شاعر از جمله صائب تبریزی، صفی کاشفی سیزواری و زلالی خوانساری اقدام به سرودن این داستان در قالب مثنوی می‌نمایند.<sup>۳۷</sup> پس از این در کنار مثنوی‌های عاشقانه خسرو و شیرین، لیلی و مجنون، ویس و رامین و... مثنوی محمود و ایاز نیز قرار می‌گیرد. دید شعرا در این دوره نیز متناسب با سیر عرفانی قرون قبل، عرفانی است. معروف‌ترین و زیباترین مثنوی محمود و ایاز سروده زلالی خوانساری (وفات بعد از ۱۰۲۴) است که بسیار مورد اقبال و توجه هم در عصر شاعر هم بعد از مرگ شاعر قرار گرفت. و به دلیل این اقبال، نسخه‌های خطی فراوانی از این مثنوی در کتابخانه‌های ایران و خارج از ایران موجود می‌باشد.<sup>۳۸</sup>

مثنوی محمود و ایاز زلالی خوانساری چهار بار در ایران به صورت سنگی به طبع رسیده است که به ترتیب عبارتند از:

۱. تهران، ۱۳۰۲ ه. ق، چاپ سنگی، رقعی، در ۱۰۹ صفحه
۲. تهران، ۱۳۱۲ ه. ق، چاپ سنگی، رقعی، در ۱۰۹ صفحه
۳. تهران، ۱۳۲۱ ه. ق، چاپ سنگی، رقعی، در ۱۰۹ صفحه
۴. تهران، ۱۳۳۰ ه. ق، چاپ سنگی، رقعی، در ۱۰۹ صفحه

این مثنوی یک بار نیز در لکنهوی هند به سال (۱۲۹۰ ق) به چاپ رسیده است.<sup>۳۹</sup> این مثنوی اولین اثری است که داستان عاشقانه بین دو مرد را به تصویر می‌کشد و بهترین مفاهیم عرفانی را نظیر وصل، هجر، دل، حسن، عرفان و... از زبان محمود و ایاز و حکمای دربار محمود، بیان می‌کند. در این مثنوی هیچ نشانه‌ای از عشق زمینی وجود ندارد. محمود و ایاز همدلانی هستند که چون شمس و مولانا زبان دل همدیگر را درک می‌کنند. زلالی داستان را با مرگ افسانه‌ای ایاز چون مرگ مجنون بر قبر لیلی به پایان می‌برد. پس از مرگ محمود، ایاز نیز بیمار می‌شود و بر سر تربت محمود رفته، جان می‌سپارد:

قدح از گردش چشمی که سر داد	نظر بر تربت محمودش افتاد
کشید آهی که ای دریوزه خاک	شکسته توبه هر روزه تاک
به خوابم آمدی امشب به تشویش	بود تعبیر کامروز آیمت پیش
از آنم دیر بربستند محمل	که دردت جمع می‌کردم بهر دل...
تذرو آواره بود و رشته پاره	قفس خالی نمود از یک نظاره
به زیر گل درش گلنار گشتند	هوالمحمود بر خاکش نوشتند <sup>۴۰</sup>

از سده دوازدهم به بعد به دلیل تزلزل ادبیات عرفانی و روی آوردن به اشعار مدحی، توجه به روایات تاریخی و رمز و اساطیر نیز محدود شد. از آن جمله انعکاس این داستان نیز به صورت اشاراتی به زلف ایاز در ادبیات غنائی، جایگزین دید عرفانی و سمبلیک آن گردید. چنانکه ملاحظه گردید، از سده ششم تا اواخر سده یازدهم این داستان به طور وسیعی در خدمت ادبیات عرفانی قرار داشت و کمتر شاعری بود که در جهت تصویر سازی و بیان مفاهیم عرفانی از آن بهره نگرفته باشد. در حالی که از سده دوازدهم به بعد، معدود شعری از این داستان به صورت تلمیحی یا تصویر سازی استفاده می‌کنند که به علت اطاله کلام از بررسی آن صرف نظر می‌شود.

## پی‌نوشت‌ها

۱. فرخی سیستانی، دیوان، به کوشش محمد دبیر سیاقی، کتابفروشی زوار ۱۳۷۸، ص ۶۶.
۲. گردیزی، عبدالحی، زین الاخبار، به تصحیح عبدالحی حبیبی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۷، صص ۱۸۳ و ۱۹۷.
۳. فرخی سیستانی، دیوان، همان، ص ۱۶۳.
۴. بیهقی، ابوالفضل، تاریخ بیهقی، به کوشش دکتر علی اکبر فیاض، چاپ دوم، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، ۲۵۳۶ [۱۳۵۶] - صص ۳۴۲، ۳۲۹، ۲۳۲، ۹۴ و ۵۲۷.
۵. یوسفی، غلامحسین، تصحیح و تعلیقات قابوسنامه، چاپ علمی و فرهنگی، چاپ ششم ۱۳۷۱، ص ۸۴.
۶. همان، ص ۳۲۱.
۷. بیهقی، ابوالفضل، ج اول، ص ۴۵.
۸. مولوی، جلال‌الدین، مثنوی، به کوشش محمد استعلامی، چاپ ششم ۷۹، دفتر ۶، ابیات ۳۹۰ - ۴۰۵.
۹. سنائی غزنوی، حدیقه الحقیقه، به کوشش مدرس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۷۷، ص ۵۴۷.
۱۰. شهرستانی، ملل و نحل، به نقل از لغت نامه دهخدا، ذیل محمود غزنوی.
۱۱. نظامی عروضی سمرقندی، چهار مقاله، به کوشش دکتر محمد معین، انتشارات آرمغان، چاپ اول، صص ۵۴ - ۵۵.
۱۲. رجوع شود به تاریخ ابل، برگ ۴، نفحات الانس جامی، ص ۵۹۰، کلیات عراقی، مقالات شمس، التدوین فی علماء فروین و نلیس ابلیس ابن جوزی.
۱۳. غزالی، احمد، سوانح العنقاء، به کوشش احمد مجاهد، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۷۶، صص ۱۴۶ و ۱۴۷.
۱۴. همان، صص ۶۲ و ۶۳.
۱۵. همدانی، عین القضاة، به کوشش عقیف عسیران، چاپخانه دانشگاه ۱۳۴۱، صص ۲۲۹ و ۲۳۰.
۱۶. همان، ص ۲۷۹.
۱۷. همان، ص ۲۳۱.
۱۸. سنایی، مثنویها، به کوشش مدرس رضوی، تهران ۱۳۴۸، عشق نامه، ص ۳۸.
۱۹. همان، ص ۴۱.
۲۰. عطار، فریدالدین، منطق الطیر، به کوشش انزایی نژاد و سعید قره بگلو، انتشارات جامی ۱۳۷۹، صص ۷۵، ۷۷، ۱۲۶، ۱۳۸ و ۱۴۵.
۲۱. همان، ص ۱۵۶.
۲۲. عطار، فریدالدین، مصیبت نامه، به تصحیح نورانی وصال، زوار، تهران ۱۳۳۸، ص ۲۸۲.
۲۳. منطق الطیر، صص ۵۶ و ۵۷. برای دیگر شواهد رجوع شود به خسرونامه، دیوان، مصیبت نامه، الهی نامه، اسرارنامه و دیگر آثار عطار.
۲۴. مولوی دفتر ۵، صص ۱۰۲ - ۹۲.
۲۵. همان، دفتر ۵، بیت ۴۱۵۱.
۲۶. همان، دفتر ۶، ابیات ۲۳۹ - ۲۳۵.



۲۷. همان، دفتر ۵، ابیات ۹۸ - ۱۹۹۵.
۲۸. سعدی، مصلح الدین، گلستان، شرح محمد خزائلی، انتشارات جاویدان ۱۳۷۹، ص ۵۰۷.
۲۹. سعدی، مصلح الدین، بوستان، شرح خزائلی، انتشارات جاویدان ۱۳۶۸، صص ۲۲۲ و ۲۲۳.
۳۰. نجم الدین رازی، مرصاد العباد، به کوشش محمد امین ریاحی، ص ۴۴۷.
۳۱. عراقی، فخرالدین، کلیات دیوان، انتشارات جاویدان، چاپ پنجم ۱۳۶۸، غزلیات، به ترتیب صص ۱۰۰ و ۲۵۵.
۳۲. عراقی، فخرالدین، لمعات، ص ۳۹.
۳۳. شاه نعمت الله ولی، کلیات، به کوشش محمدجواد نور بخش، چاپ دوم ۱۳۵۲، ص ۳۰۷.
۳۴. همان، ص ۴۳۵.
۳۵. جامی، عبدالرحمن، دیوان کامل، به کوشش هاشم رضی، ۱۳۴۱، ص ۱۵۳.
۳۶. همان، ص ۳۶۸.
- ۳۷-۱۶. منزوی، احمد، فهرست نسخ خطی فارسی، ج ۷ منظومه‌ها، ذیل محمود و ایاز.
۳۸. همان.
۳۹. مشار، خان بابا، مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، چاپ رنگین، ج ۲، ذیل زلالی.
۴۰. زلالی، محمد حسن، محمود و ایاز، همان، ص ۱۴۰.